

گفت و گو با مایکل کین، به بهانهٔ چهل سال بازیگری

تجسم نیرنگ و فریب

Michael Caine

ترجمهٔ نگار ستوده

شکی نیست که باید به مایکل کین احترام بگذاریم، اما آیا می‌توانیم به او اعتماد کنیم؟ در مقام یک بازیگر مشهور بین‌المللی، کین حدود چهل سال در فیلم‌های انگلیسی‌زبان حضوری آشکار اما وصف‌نشده داشته است. ممکن است پرسید راز این ماندگاری در چیست؟ سر موریس میکال وایت (متولد رادرهیت لندن، در ۱۹۳۳) وقتی «مایکل کین» شد، مثل کتابی گشوده بود - نه صرفاً به دلیل جذابیتی که در نمایش‌های تک‌نفره (Talk Show) به نمایش گذاشته و دوبار برندهٔ جایزهٔ اسکار شده برای هانا و خواهرانش (۱۹۸۶) و The Cider House Rules (۱۹۹۹) در برخورد با چهره‌ای چنان بشاش و (به معنای دنیوی کلمه) انسان، سخت است هنگام تماشای تصویر کین روی پرده، از خود ناباوری پروزدادن.

اما در مواجهه با بازیگری که ما را در مرحلهٔ حدس و گمان نگه می‌دارد، همیشه نوعی احساس عدم اعتماد باقی می‌ماند. این احساس هست که او میان فیلم‌های خوب و بد به شکلی یکسان غوطه خورده، و در این مورد شبهه‌هایی هست: آیا او هرگز نقش مردی را بازی کرده که نسبت به خودش و دیگران صادق باشد؟ نبوغ او در نمایش نیرنگ در نمایی از فیلم مردی که می‌خواست سلطان باشد متجلی می‌شود که در نقش پیچی کارنه‌هان (فرصت طلب امپریالیست) پس از آن‌که با چرب‌زبانی رئیس یکی قبائل را به خلع سلاح راضی کرده، نگاهی دزدکی به شون کانری می‌اندازد. کارگردان (جان هیوستن) یا تدوینگرش خیلی زود این نما را قطع می‌کنند، اما نگاه مزورانه کین صحیح و سالم باقی می‌ماند - همچون خود کین زیرکانه و باثبات. پس از بازی در نقش تیبیک یک انگلیسی اشراف‌زاده در زولو (۱۹۶۳)، آن هم پیش از این که این تیب اساساً شکل گرفته باشد، کین از طریق فیلم‌های آلفی (۱۹۶۶) و سه‌گانهٔ هری پالم (۱۹۶۵ - ۶۷) و Gambit (۱۹۶۶) نوعی شمایل از شخصیتی سرد و جذاب را شکل داد. او نقش همه‌جور آدم دروغ‌گو را از جاسوس و سرباز و تبهکار و نویسنده بازی کرده؛ کسانی که دست به هر کاری می‌زنند. اما او نیز همچون جان وین و رابرت میچام که فیلم‌های بدشان پیش از فیلم‌های خوب‌شان است، در میان کارهای متعددی که برای امرار معاش انجام می‌داد، به تناوب فیلم‌های برجسته‌ای هم بود که در آن‌ها لحظات تکان‌دهنده‌ای از خودافشاگری به چشم می‌خورد. مهم‌ترین این فیلم‌ها، فیلم نوآر اگزستانسیالیستی سینمای بریتانیا، کارتر را بگیرد (۱۹۷۱) است، که در آن نقش تبهکار فریبکاری است که به شهر زادگاهش نیوکاسل بازمی‌گردد تا انتقام مرگ برادرش را بگیرد و زن‌های متعددی را فریب دهد. این نقش شاید برجسته‌ترین بازی نیمهٔ اول کارنامهٔ کین باشد.

کشف دوبارهٔ مایکل کین در دهه‌های بعد به فیلم‌های متعددی منجر شد: شغل ایتالیایی (۱۹۶۹)، California Suite (۱۹۷۸)، جزیره (۱۹۸۰)، مهبای کشتن (۱۹۸۰)، صداهای خارج از قاب (۱۹۹۲).

شاید خیال کنیم کین را شناخته‌ایم، اما شخصیت پردازی پخته او در شش سال گذشته خلاف این را نشان می‌دهد: صدای کوچک (۱۹۹۸) و سپس Quills (۲۰۰۰) و بهترین بازی‌اش در آمریکایی آرام (۲۰۰۲).

گراهام فولر



در باغی و جنگی و بی‌سازگاری که
 استواران در **Shahryar** و اما اگر
 ذکره بودم بازی و بی‌سازگاری
 او بکت آدم معمولی بود که کارهای
 غیر معمولی می‌کرد و بازمی‌گردد در
 همین بود
 بگه‌ها و پدیده‌ها و مسائل که
 در برهه‌ها و زمانه‌ها و بی‌سازگاری
 بوده، من هر یکی شان را یکی
 کرده‌ام و کاری را یکی کرده‌ام
 یکی شان را همه خوب تر از آن
 و هر دو همان هر دو یکی در برابر
 این که کارهای یکی در برهه‌ها
 اما وقتی آن را بازی می‌کردند
 می‌فهمید بودند که تمام
 خاصی است؟

بازی کردن در آن ایام بر این بود
 چون از همان دنیا آمدیم و بی‌سازگاری
 که بر این انگشت بود و بی‌سازگاری
 ساری انگشتی من و بی‌سازگاری
 یا احدی بودند یا ضحکه و به
 می‌فهم این کاملاً غلط است، این
 همان چیزهای طعنه‌هاست که بی‌سازگاری
 گنگسترها تا حقوق اندامه ضحکه
 همین که بی‌سازگاری را بی‌سازگاری
 کردم همین سیمای لطیف است
 بود که انگشت شده بود، آدمها می‌دان
 صورتشان خوب و باهوش می‌شد و روز
 بعد با تو را بی‌سازگاری بی‌سازگاری
 راه می‌رفتند، این بی‌سازگاری
 نیست کاری که در آن ایام کردیم
 خیلی خوش بود اما اگر ایام را
 ببیند، خوشی همیشه نظیر یک
 است بر تمام و این بی‌سازگاری است که از
 سکوت کامل می‌آید گنگسترها
 هیچ وقت مثل پیش از ایام که
 نمی‌فهمد که خوشی را آماده کنی
 بنابراین ما کاری کردیم که خوشی
 در سکوت، منحصراً و مفید و موثر باشد
 گرچه آن موقع هیچ کس نفهمید که چرا
 این خوشی این قدر واقعی جلوه کرد
 شما و لا و این اولین به هر بازی
(۱۹۷۷) چگونه به تمام
 رسیدید؟
 لاری؟ مثل این بود که بهر امید ما گردان
 بازی کنید مدتی طولانی ساکت بود و
 بعد یک‌جمله به خالت یکی از آن خان‌ها
 تشارتی فرو می‌زدت، واقعا تشارتی
 نکان‌دهنده بود.

او یک جمله می‌گوید بر صحنه
 دولت مبارزین **(۱۹۷۷)** جمله
 مشهوری به ما سخن گفتن گفت
 شاید شنیده باشی، عاقلان سر

سازگاری و بی‌سازگاری که
 استواران در **Shahryar** و اما اگر
 ذکره بودم بازی و بی‌سازگاری
 او بکت آدم معمولی بود که کارهای
 غیر معمولی می‌کرد و بازمی‌گردد در
 همین بود
 بگه‌ها و پدیده‌ها و مسائل که
 در برهه‌ها و زمانه‌ها و بی‌سازگاری
 بوده، من هر یکی شان را یکی
 کرده‌ام و کاری را یکی کرده‌ام
 یکی شان را همه خوب تر از آن
 و هر دو همان هر دو یکی در برابر
 این که کارهای یکی در برهه‌ها
 اما وقتی آن را بازی می‌کردند
 می‌فهمید بودند که تمام
 خاصی است؟

بازی کردن در آن ایام بر این بود
 چون از همان دنیا آمدیم و بی‌سازگاری
 که بر این انگشت بود و بی‌سازگاری
 ساری انگشتی من و بی‌سازگاری
 یا احدی بودند یا ضحکه و به
 می‌فهم این کاملاً غلط است، این
 همان چیزهای طعنه‌هاست که بی‌سازگاری
 گنگسترها تا حقوق اندامه ضحکه
 همین که بی‌سازگاری را بی‌سازگاری
 کردم همین سیمای لطیف است
 بود که انگشت شده بود، آدمها می‌دان
 صورتشان خوب و باهوش می‌شد و روز
 بعد با تو را بی‌سازگاری بی‌سازگاری
 راه می‌رفتند، این بی‌سازگاری
 نیست کاری که در آن ایام کردیم
 خیلی خوش بود اما اگر ایام را
 ببیند، خوشی همیشه نظیر یک
 است بر تمام و این بی‌سازگاری است که از
 سکوت کامل می‌آید گنگسترها
 هیچ وقت مثل پیش از ایام که
 نمی‌فهمد که خوشی را آماده کنی
 بنابراین ما کاری کردیم که خوشی
 در سکوت، منحصراً و مفید و موثر باشد
 گرچه آن موقع هیچ کس نفهمید که چرا
 این خوشی این قدر واقعی جلوه کرد
 شما و لا و این اولین به هر بازی
(۱۹۷۷) چگونه به تمام
 رسیدید؟
 لاری؟ مثل این بود که بهر امید ما گردان
 بازی کنید مدتی طولانی ساکت بود و
 بعد یک‌جمله به خالت یکی از آن خان‌ها
 تشارتی فرو می‌زدت، واقعا تشارتی
 نکان‌دهنده بود.

او یک جمله می‌گوید بر صحنه
 دولت مبارزین **(۱۹۷۷)** جمله
 مشهوری به ما سخن گفتن گفت
 شاید شنیده باشی، عاقلان سر

نشأت گرفته که برای برخورد با مومنان می‌باشد
مختلف انجام دادیم.

آیا برای خودتان طبعی تر بوده که
نقش آدم‌های پر حرفی چون آلفی و
پچی کارنهان را بازی کنید یا نقش
آدم‌های کم حرفی چون چک کارتر،
هری پالمرو، و توماس فاولر؟

از سکوت خوشم می‌آید، برایم سخت نیست
که نقش کسی مثل آلفی را بازی کنم که
هیچ وقت از حرف زدن باز نمی‌ایستد. اما
شخصیت محبوب تمام دوران بازیگری‌ام و
بهترین بازی‌ام از دید خودم - این وظیفی به
دیگران ندارد - نقش فاولر است.

با قطار سفر می‌کرد و شنید که یک دیپلمات
آمریکایی روی همان پل با مواد منفجره
دستگیر شده و پرش گردانده اند به کشورش.
این قضیه گراهام را به شدت متشکر کرد که
در ویتنام چه می‌گذرد. کاله‌ای که در آن
نشسته بودم کاله واقعی نبود، بلکه روپرووی
هتلی نشسته بودم که قرار بود کاله باشد. تمام
مدت فیلمبرداری هاشتم به پنجره اتاقی نگاه
می‌کردم که می‌دانستم گراهام بخشی از
کتابش را آن‌جا نوشته، باقی کتابش را در هتلی
در هانوی نوشت. من به هر دوی این اتاق‌ها
رفتم.

صحنه‌هایی که شما با مونی‌های این



دیگر فیلم بازی نمی‌کنم تا کار به خانه‌ام را پرداخت کنم؛ فیلم بازی
می‌کنم چون واقعاً دلم می‌خواهد بازی کنم. و نیز البته وقتی پیرتر
می‌شوی باز دیگر به جای ستاره سینما بدل می‌شوی به بازیگر
سینما، و نقش‌های هیجان‌انگیزتری از راه می‌رسد.

در نقطه اوج فیلم، لیلیب نوپس از
شخصیت پابل که دارد با فلا از پل
داکو می‌گذرد کات می‌کند، به شما
که پشت میز بیرون یک کافه در
دور دست نشسته‌اید. کشمکش خورن
فاولر را در چشم‌های شما می‌شود
دید.

در سینما مهم‌ترین چیز چشم‌هاست. حس
می‌کردم در آن فیلم ناپدید شدنم و هر چند
فاولر فرورفتنم اتفاق باحسی گزافم گریز
بود و من گراهام را می‌شناختم. گراهام فکر
نوشتن آمریکایی آرام و قوی به سرش زد که

یک طرفه را تجربه کرده‌اید؟ و اگر
جواب مثبت است، آیا همین در همانا
و خواهرانش و آمریکایی آرام
الهام بخش شما بود؟
نه، هرگز عشق یک طرفه نداشتیم. سی‌ویک
سالی است که با یک زن زندگی می‌کنم، و
قبل از آن هم هیچ وقت جواب نه از کسی
نشنیدم. (با خنده)

مثل آلفی.
بله، آلفی راهنش را از میان اشک و تحقیر بی
می‌گرفت و ادامه می‌داد. در آوردن احساس
عشق یک طرفه در هانا کار سختی بود.
مجبور بودم که به دورانی فکر کنم که امکان
یک طرفه شدن عشق وجود داشت. یک تجربه
نصفه نیمه داشتم که آن را در ذهنم تعمیم دادم
تا به همم اگر زن جوابی در می‌داد چه می‌شد.
در فیلم صدای کوچک مومنانی که
آواز «همه چیز تمام شد» را
خواندند، «و هم ریختگی و
در ماندگی شخصیت «فری سی» را
به خوبی نشان می‌دهد و در همین حال
شکوه فریبی داشت.

در این صحنه اندوه هست و غرور. هیچ وقت
آواز نخوانده بودم. اما «فری سی» هم
هیچ وقت آواز نخوانده بود. کسی به من
گفت: «چرا بهتر از این آواز نخواندی؟» گفتم:
«حسب فکر می‌کنی ری سی آوازی مثل این
را چه طور ممکن بود بخواند؟ آوازی که
روی اریسون برای خودش نوشته بود که
صدای خیلی بالایی داشت. خیلی از
خوانندگان حرفه‌ای هم قادر به خواندن این
آواز نیستند. این آواز را عمداً انتخاب کرده
بودیم چون غیر قابل خواندن است.

آیا در یک برداشت آن را خواندید؟
بله، گفتم، فنی دانه چند برداشت می‌توانم
این کار را انجام بدهم. چون صلیبم را از دست
خواهم داد، و روز بعد صحنه‌های دیالوگ دار
داشتم. این قضیه همه را توضیح می‌دهد، بنابراین سه
دوبین کار گذاشتند.

حسی می‌کنم در پنج فیلم اخیرتان
بوی حس عاطفی به بازی‌تان اضافه
شده است. موافق؟

آدم به هر حال می‌رسد که به کارگردان کم‌تر
و کم‌تر اعتراض دارد. صبح از خواب
بیدار شدن سخت‌تر می‌شود چون سن بالاتر
رفته‌ام، و سراسر روز سوسن زنی می‌شود.
هر کاری که می‌کنم لذت می‌بخشد و می‌شود.
باز هم امکان آشنایی است. ادامه یک فیلم بازی
می‌کنم تا کار به خانه‌ام را پرداخت کنم، فیلم
بازی می‌کنم چون می‌خواهم به سر آمد بازی
کنم. و از طرفی وقتی پران می‌شود با او
به جای همان احساسات قبلی می‌شود. به بازیگر
سینما و نظایر آن احساسات کمی می‌آید از راه
می‌رسد.
لا بد است که در فیلم‌های

زیاد بازی کرده‌اید.
منتقدان فیلم‌ها را پس از ساخت ارزیابی
می‌کنند، اما بازیگر باید آن‌ها را قبل از ساخت
ارزیابی کند. تو یک بازیگر انگلیسی هستی
در هالیوود و تهیه‌کننده‌های مثل اروین آلن
ازت می‌خواهد در فیلم بعدی‌اش بازی کنی
او تازه آسمانخوارش جهنمی را تهیه کرده با
بازی استیو مک‌کوئین و پل نیومن، دو تا از
بازیگران بزرگ جهان، و بعد از تو می‌خواهد
در فیلم Swarm (۱۹۷۸) همراه با هنری فاندانا،
دیوید مید مارک، و اولیویا دو هاولیند بازی
کنی. تو می‌گویی: «فوق‌العاده است. او مرا
می‌خواهد.» و فیلم اقتضاح از آب درمی‌آید.
اما همین است. اگر سه سال بنشینم منتظر
یک فیلم بزرگ و یک کارگردان بزرگ، بعد
که می‌روی سر صحنه در اولین روز کاری،
ممکن است در اولین برداشت اقتضاح به باز
بیآوری.

در فیلم Customs نقش چک قصاب
را بازی کرده‌اید در بستر مرگ. از
لحظه‌ای که پشت پیشخوان روی تان
را برمی‌گرداندید تا طرف مقابل ببیند
که از درد چهره در هم کشیده‌ای تکان
خوردم.

این فیلم از این نظر برایم هیجان‌انگیز بود که او
از سرطان در بیمارستان سین توماس می‌میرد،
که همان بیمارستانی است که پدرم در آن از
سرطان مرد. این قضیه کاملاً رئالیستی بود.
چک و ایمی (همسرش) یک یک
عقب‌انزاده دارند که خودش خودش
به آسایشگاه معلولان سپرده شود.
چون برادر ناتنی خودتان هم یک
بیمار صرعی است که تمام عمر در
خانه بوده، این قضیه هم باید برای تان
ملحوس بوده باشد.

بله، اما این بسرم نبود، برادرم بود که زیاد هم
نمی‌شناختم‌اش. اما به هر حال عجیب بود که
چیک و ایمی این را از او داشتند و من از سرطان
می‌مردم. وقتی فیلمنامه را خواندم، مثل این
بود که به شکل بامزه‌ای به زندگی خودم
برمی‌گشتم. منحل فیلم برداری ما خیلی
نزدیک بود به زاده‌گام، اگر چه من هیچ وقت
قصاب نبودم (با خنده). برگشته بودم به
محیط زندگی خودم. البته این یک سفر
احساسات گردانده بود.

آیا تا به امروز سقوط به بازیگری ادامه
می‌دهد؟
فکر می‌کنم پنج سال دیگر ادامه بدهم. تا
منتقد پنج ستاره می‌دهد. در این شغل هیچ وقت آدم
را اعتراض نمی‌کنند. فقط دیگر فیلم‌ها برایت
عینی فرستند، اما واقع من هنوز خوب است
چون روی من کارم آن‌ها یک فیلم نامه هست.
باید چشم ساخته عمر انداخته باشد. ▶

فیلم گامبت
مارس و آوریل ۲۰۰۴